خبرها

مذاهب فقهی و چالش‌های معاصر

مهر: همایش بین‌المللی «مذاهب فقهی و چالش‌های معاصر» به منظور تقریب میان مذاهب مختلف اسلامی اواسط ژانویه ۲۰۰۷ (بهمن ماه امسال) در قطر برگزار می‌شود. همایش بین‌المللی «مذاهب فقهی و چالش‌های معاصر» با همکاری دانشکده شریعت و تحقیقات اسلامی دانشگاه قطر، دانشگاه الازهر و مجمع تقریب مذاهب اسلامی برگزار می‌شود، ریاست آن به عهده آیت‌الله محمدعلی تسخیری دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی خواهد بود. دکتر عایشه المناعی رئیس دانشکده شریعت قطر با اشاره به سفر خود به ایران گفت همایش بین‌المللی فوق سعی در ایجاد گفت‌وگوهای سازنده و فعال میان مذاهب مختلف اسلامی دارد تا طی آن ایمان به خدا، رسول او و انبیای الهی از یک سو و از سوی دیگر ایمان به ملائکه، کتب آسمانی، همه فرستادگان خدا و روز قیامت افزایش یابد. وی گفت: در شرایط فعلی دشمنی با اسلام، ایجاد اختلاف میان فرقه‌های مختلف مسلمان، اتهام کفر و اشاعه مفاهیم نادرست درباره اسلام افزایش یافته است، از این رو دولت قطر و دانشکده شریعت و تحقیقات اسلامی دانشگاه قطر همایش اسلامی فوق را برگزار می‌کنند تا در خلال آن وحدت برقرار و تقریب میان دیدگاه‌های سنی، شیعه، زیدیه، اباضیه و دیگر فرقه‌ها ایجاد شود. رئیس دانشکده شریعت قطر اظهار داشت: تفاهم میان فرقه‌های مختلف اسلامی به انس و برادری دینی بر اساس مبادی مشترک اسلامی منجر خواهد شد.

با حضور سیدمحمد خاتمی؛ هشتمین اجلاس ادیان برای صلح در کیوتو

مهر: هشتمین اجلاس ادیان برای صلح با حضور سیدمحمد خاتمی طی روزهای چهار تا هفت شهریورماه در شهر کیوتو، ژاپن با حضور رهبران دینی از پنج قاره جهان برگزار می‌شود. هشتمین اجلاس جهانی «ادیان برای صلح: مقابله با خشونت و گسترش امنیت مشترک» با حضور بیش از ۵۰۰ نفر از رهبران دینی و مردم عادی برگزار می‌شود تا از منظر اخلاقی و جهانی در زمینه انواع «خشونت» به اتفاق آرا دست یابند و در کنار یکدیگر در راستای رسیدن به امنیت مشترک تلاش کرده و آن را گسترش دهند. این اجلاس زمانی برای اقدام بین ادیان است. حمایت از صلح در عالی‌ترین سطح ممکن در این همایش شکل می‌گیرد، چرا که رهبران دینی از مناطق جنگ‌زده‌ای چون عراق، فلسطین اشغالی و سودان در گروه‌های کاری این همایش شرکت می‌کنند تا در راستای برقراری و گسترش صلح همکاری کنند. شوراهای بین ادیان،

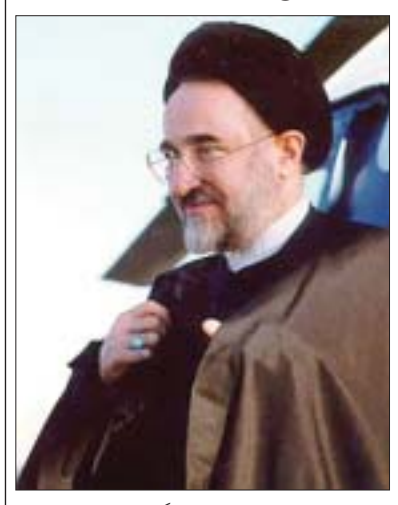

اجلاس ادیان برای صلح، دیدگاه‌های خود را درباره بهترین اقدام ممکن با یکدیگر سهیم می‌شوند. اجلاس‌های گذشته ادیان برای صلح به نتایج قابل توجهی چون میانجی‌گری در جنگ‌های خشونت‌آمیز کشورهای حوزه بالکان، آفریقا، خاورمیانه و آسیا رسید و همچنین پاسخ جوامع دینی را به اپیدمی اچ آی وی، ایدز و کار سخت زنان مومن را به ادیان سراسر جهان اعلام کرد. این اجلاس رهبران دینی ادیان اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودیسم، کنفوسیوسیسم، هندوئیسم، سیکیسم، زرتشتی، شینتوئیسم و دیگر ادیان بومی را گردهم جمع می‌کند که همه این رهبران دینی در اقداماتی ملی، منطقه‌ای یا بین‌المللی ادیان برای صلح فعالیت کرده‌اند.

اجلاس ادیان برای صلح مقابله با خشونت و گسترش امنیت مشترک را در دستور کار خود دارد. این اجلاس از شرکت‌کنندگان می‌خواهد تا تنش‌ها، افراط‌گرایی‌های دینی، گسترش سلاح‌های هسته‌ای، فقر بدنی، عدم تساوی جنس‌ها و تخریب محیط زیست را به عنوان انواع مهم خشونت مدرن بررسی کنند. شرکت‌کنندگان به بررسی این امر می‌پردازند که چگونگی همکاری بین ادیان می‌تواند به نحو موثری با این انواع خشونت مقابله کند. این اجلاس همچنین از شرکت‌کنندگان می‌خواهد دیدگاهی انضمامی، مثبت و جامع از امنیت مشترک را بر اساس ارزش‌های مشترک میان ادیان جهان مطرح کند. رهبران دینی این همایش همچنین تعهد خود را به امنیت مشترک در زبان عمومی که به منظور تسهیل همکاری‌های چندبخشی تدوین می‌شود اعلام خواهند کرد. ژان پل دوم، شیخ محمد طنطاوی، اسقف اعظم دسموند توتو، سری ساگونندرا و تیراتا سوامیجی از شرکت‌کنندگان اسبق اجلاس ادیان برای صلح هستند. سیدمحمد خاتمی پس از سخنرانی در دانشگاه سازمان ملل توکیو راهی شهر کیوتو ژاپن می‌شود تا در هشتمین اجلاس بین‌المللی ادیان برای صلح به عنوان میهمان و سخنران ویژه حضور یابد. در این سفر پنج روزه که به دعوت سازمان ملل صورت گرفته، خاتمی با مقامات بلندپایه ژاپنی دیدار و گفت‌وگو خواهد داشت.

مردان هم از جنگ متنفرند

باربارا ایرنریک*
ترجمه: کامران ثابتی

فوکویاما دلایل ماهرانه‌ای را ردیف می‌کند تا ادعا کند نرها در گونه انسان و نیز دیگر گونه‌های حیوانات نسبت به ماده‌ها استعداد بیشتری برای خشونت دارند. با وجود گرایش آکادمیک موجود علیه توصیف «ذات‌گرایانه» و ژنتیک رفتار، این دلایل نشان می‌دهد که مردها واقعاً بیشتر از زنان می‌جنگند، می‌کشند، غارت و دزدی می‌کنند و البته مرتکب تجاوز جنسی می‌شوند. پرسشی که باقی می‌ماند این است که این گرایش مردانه ظاهراً فطری چه ارتباطی با مسائل فوکویاما، (جنگ، روابط بین‌المللی و سیاست) دارد.

اگر فوکویاما اندکی بیشتر در مورد انسان‌شناسی جنگ مطالعه می‌کرد، حتی اگر آثار دانشمندانی هم‌نظرش را می‌خواند، درمی‌یافت که قرار دادن سرچشمه جنگ بر غریزه پرخاشگری مردانه یا هر غریزه دیگری، پایه و اساس چندانی ندارد. جنگ، جنجالی اندکی شلوغ‌تر از دعواهای کاباره‌ها نیست، بلکه همان‌طور که رابین فاکس به عنوان یک نظریه‌پرداز اجتماعی، به سادگی بیان می‌کند: اموری دسته‌جمعی «پیچیده، هماهنگ‌شده و به شدت سازمان‌یافته» است که نمی‌توان آن را با تک محرک‌ها تشریح کرد.

هیچ غریزه قابل تصوری وجود ندارد که بتواند یک مرد را از خانه‌اش بیرون بکشد، موهایش را کوتاه کند تا ساعت‌ها زیر آفتاب‌سوزان تمرین نظامی بکند. همان‌طور که انسان‌شناسانی چون کلیفتون بی. کلوبر و برنارد ال. فونتانا خاطرنشان کرده‌اند: «از گرایش ذاتی زیست‌شناختی به تهاجم فردی، تا جنگ‌های گروهی آیینی‌شده، تایید شده اجتماعی و سازمان‌دهی شده، فاصله بسیار زیادی وجود دارد.» یا همان‌طور که کنفرانس انسان‌شناسی جنگ در سال ۱۹۸۹ نتیجه گرفت: «فرضیه وجود غریزه قاتل... بی‌ربط نیست، بلکه اشتباه است.»

در حقیقت اشتیاق مردان به جنگ همواره کمتر از اشتهای سیری‌ناپذیر تئوریسین‌های هوادار جنگ یا فرماندهان نظامی بوده است. در جوامع سنتی جنگجویان را پیش از آن که به میدان نبرد ببرند باید سرزنش می‌کردند، از خود بی‌خود می‌کردند یا به صورتی آیینی «مسخ» می‌کردند تا به فرمی حیوانی دربیایند. در سراسر تاریخ غرب مردان برای پرهیز از شرکت در جنگ به اقداماتی نزدیک به خودکشی دست می‌زده‌اند، مثل بریدن لب‌ها و انگشتان یا پذیرفتن خطر اعدام به خاطر فرار از جنگ. تا پیش از ظهور ارتش‌های ملی در قرن نوزدهم، میزان فرار از خدمت بسیار زیاد بوده است. طبق نظر جفری پارکر، مورخ، «در بعضی زمان‌های خاص تقریباً یک سپاه به طور کامل ناپدید می‌شده است». این موضوع که سربازان عادی ارتش مشهور پروس در قرن نوزدهم از اردو زدن در کنار مناطق جنگلی منع شده بودند، بسیار نامعتبر است.

حتی در ارتش‌های پرانگیزه دموکراسی‌های قرن بیستم، مردان بسیار کمی هستند که می‌توانند مستقیماً به دشمنان انفرادی شلیک کنند - در حقیقت همانطور که سرهنگ دوم دیو گروسمن در کتاب «درباره کشتن: هزینه روانی آموختن کشتار در جنگ و جامعه» می‌نویسد، این موضوع مشکل دائمی پنتاگون بوده است.

■ **آداب مردانه**

خوشبختانه برای اینکه موقعیت تقریباً انحصاری مردان را در جنگ توضیح بدهیم، نیازی نیست که به تهاجم غریزی مردانه رجوع کنیم. یک دلیل که آشکارا زیست‌شناختی است، قدرت بدنی زیاد مردان است، زمانی که سلاح‌های جنگی شمشیر، تیر، نیزه، چماق و گرزهای سنگین است، این امتیاز انکارناشدنی است. دلیل دیگر فرهنگی است یا دست‌کم تا اندازه‌ای که هرکسی می‌تواند فرهنگی است: در بسیاری از جوامع انسانی، اگر نگوییم در اغلب آنها، آداب خشن آیین‌های تشرف به مردانگی که به دست مبتدی‌ها یا روی آنها اجرا می‌شود، شرکت در میدان نبرد است. پسرها از طریق خون‌آلود کردن نیزه‌های شان مردانگی خود را ثابت می‌کنند. (رئیس جمهورهای اخیر آمریکا، این کار را با دستور بمباران کشورهای کوچک انجام می‌دهند.) اگر فعالیتی آیین تشرف به مردانگی باشد، قطعاً نباید برای زنان و دختران مجاز باشد. از این رو تابوهای وسیعی وجود دارد که زنان اسلحه و در بسیاری موارد دیگر حتی ابزارهایی که مربوط به حرفه‌های غیرخشونت‌آمیز مردانه است، به‌دست نمی‌گیرند.

اما دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم چنین فعالیت‌های آیینی از میل غریزی مردانه سرچشمه گرفته است. در بعضی محیط‌های فرهنگی آیین تشرف به سن بلوغ ممکن است کاملاً بدون خون‌ریزی باشد، مثلاً گرفتن دیپلم یا مجوز ورود به یک صنف خاص. در مواردی نیز ممکن است خشونت‌آمیز باشد اما مربوط به جنگ نباشد، مثل ختنه، تجاوز هم‌جنس، خون گرفتن از بینی با تحریک چوب‌های تیز. تعداد کمی از این کارها را می‌توان ادعا کرد که با تحریک غریزه انجام می‌شوند. در حقیقت، هدف واقعی آیین‌های تشرف به مردانگی برای تمایز مردانگی زیست‌شناختی است، که بی‌شک شامل میل سالمی برای صیانت از نفس از مردانگی فرهنگی است که لازمه آن حد بالایی از انضباط نفس و حتی ازخودگذشتگی برای گروه است (همان‌طور که برای زنانگی فرهنگی نیز چنین است.)

■ **زنان جنگجو**

آنطور که فوکویاما می‌پندارد، انحصار مردان در جنگ همیشگی و جهان‌شمول نیست. در حفاری‌های اخیر در گورستان‌های قدیمی در روسیه بقایایی از زنان جنگجو در هزاره دوم پیش از میلاد کشف شده است. اسکلت‌های زنان به همراه اسلحه‌هایشان دفن شده بودند و آثار جراحت همان اسلحه‌ها در بدن‌شان دیده می‌شد. قربانیان قتل عام دوره نوسنگی در جبل صحابه که فوکویاما به آن اشاره کرده است، هم زن بوده‌اند و هم مرد و دلیلی وجود ندارد که بگوییم مرتکبان آن جنایات فقط مردان بوده‌اند. برگردیم به‌عقب، در دوران پارینه‌سنگی زمانی که احتمالاً شکار تنها شکل خشونت انسانی بوده است، مدارک رو به افزایش باستان‌شناسی نشان می‌دهد که شکار فعالیت مشترکی بوده است که در آن زنان و کودکان نیز شرکت داشته‌اند و گله‌ها را به بالای صخره‌ها یا به تله‌ها و مسیرهای بسته هدایت می‌کرده‌اند. بنابراین فوکویاما در این مورد اغراق می‌کند که «مردان [برخلاف زنان] برای شکار و مبارزه با یکدیگر متحد می‌شوند.» ایده شکار مردمحور که در آثار سوسیوبیولوژیست‌ها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بسیار برجسته است، (که گروه کوچکی از مردان در کمین یک حیوان بوده‌اند) ممکن است یک نوآوری جدید باشد و برای اثبات آن لازم است وجود مردم شجاع در دوران میانه‌سنگی را رد کنند.

اسطوره‌های مربوط به تمدن‌های قدیمی نیز تردیدهایی در ادعاهای فوکویاما به‌وجود می‌آورد. برخی از خدایان نخستینی که انسان‌ها می‌پرستیدند، ماده بوده‌اند، اما بعید است آنطور که بسیاری از دانشمندان تصور می‌کنند، مادران پرورش‌دهنده زمین بوده باشند. الاهه‌های قدیمی که از حفاری‌های ویرانه‌های مدیترانه و بین‌النهرین به‌دست آمده است یا مواردی که در اساطیر منطقه آمریکای شمالی وجود دارند، زنان شکارچی بوده‌اند و بسیار مشتاق قربانیان خونی. و اغلب به همراه شکارچیانی نظیر شیر یا یوزپلنگ بوده‌اند. بعدها این خدایان ترسناک از طریق ازدواج با خدایان مرد پدرسالار «اهلی» شدند و به وظایف کشاورزی منصوب شدند. اگرچه شخصیت‌های الاهه‌های قدیمی به ما اطلاعاتی درباره زنان واقعی نمی‌دهد، اما نشان می‌دهد که زمانی وابستگی مردان به خشونت و زنان به ملایمت آنقدر که در عصر مدرن بدیهی انگاشته می‌شود، بدیهی نبوده است.

■ **مردان قوی**

با وجود میراث فرهنگی ماقبل تاریخ و ژنتیکی‌مان، زنان در دو قرن گذشته، بیش از اندازه قابلیت‌های خودشان را برای خشونت‌های گروهی اثبات کرده‌اند. آنها در خشونت‌های غیرنظامی نظیر قیام‌های اقتصادی و شورش‌های انقلابی در قرن هجدهم و نوزدهم نقش هدایت‌کننده‌ای داشتند و به عنوان «پیشتاز در خشونت و وحشی‌گری» شناخته می‌شدند. در جنگ جهانی دوم ارتش شوروی زنان را در سمَت‌های خلبان جنگنده و نیروهای پیاده‌نظام استخدام کرد. از آن پس زنان به عنوان مبارزان تروریست و پارتیزان در جنگ‌های آزادی‌بخش ملی به کار گرفته شدند.

نکته مهمتر اینکه زنان ثابت کرده‌اند که کمتر از مردان مستعد در اشتیاق به ناسیونالیسم نظامی نیستند: رهبر فمینیست، سیلویا پنکرست را در نظر بگیرید که مبارزه برای کسب حق رأی زنان را کنار گذاشت تا به بسیج مردم انگلیس در جنگ جهانی اول بپردازد از طریق کارهایی مثل تحقیر کردن علنی مردان برای اینکه به صورت داوطلبانه به خدمت سربازی بروند. فوکویوما می‌پذیرد که مارگارت تاچر یک استثنا برای تفکیک جنسیتی او به حساب می‌آید، اما از مردانی که استثنا هستند چیزی نمی‌گوید (نظیر اولاف پالمه و ویلی برانت ضدجنگ و سوسیال‌دموکرات) او از نام بردن از جنسیت رهبران صلح‌طلب قرن بیستم نیز پرهیز می‌کند (مارتین لوترکینگ جوان و گاندی.) اما شاید فوکویاما موارد بالا را بپذیرد، زیرا در نهایت از ادعاهای مشکوکش در مورد تهاجم ذاتی مردان و ظرافت ذاتی زنان استفاده چندانی نکرده است. تا کمی مانده به آخر مقاله، خواننده ممکن است گمان کند فوکویاما دارد آماده می‌شود که خواستار انحصار مردان نه در مشارکت، دست‌کم در رهبری سیاست و جنگ شود.

اما این‌طور نیست. زنان در ارتش؟ تنها اعتراض او در مورد جنسیت در ارتش که از جنبه نوع فعالیت است و نه حضور قشری خاص، پیشنهاد معتدلی است که زنان و مردان باید در گروه‌های مبارزاتی جداگانه باشند. او اندکی در مورد رهبری سیاسی زنان و در نتیجه برای زمام‌داری بر دموکراسی‌های شمال نگرانی دارد که نتوانند بر کشورهای جنوب غلبه کنند. اما حتی در این مورد به سرعت عقب‌نشینی می‌کند و می‌پذیرد: «سیاست‌های مردانه هنوز هم لازم است، اگرچه به رهبری مردان نیازی نیست.»

اگر همان‌طور که فوکویاما نتیجه گرفته است، هر دو جنس می‌توانند در روش‌هایی پسندیده و نکوهیده مردانه باشند، با این همه کاوش‌های طولانی در رفتارهای جنایی فرضی مردم غارنشین و شمپانزه‌ها چه چیزی می‌خواهد بگوید؟ شاید فوکویاما در یک مورد برحق باشد: تفاوت‌های ذاتی روانی میان جنسیت‌ها و میل ویژه مردانه در سماجت‌های متکبرانه که در میز کار دانشمندان آمریکایی و نیز بوزینه‌های پیر دیده می‌شود.

*** باربارا ایرنریک نویسنده و استاد دانشگاه است و مقالاتش بارها در تایم، نیشن و گاردین منتشر شده است. آخرین کتاب او آیین‌های خون‌آلود است.**

تظاهرات گروه فمینیست ماجورتی در پنسیلوانیا در حمایت از حقوق زنان

نقدهایی بر فوکویاما

ابراهیم اسکافی: فوکویاما در مقاله «زنان و تکامل دنیای سیاست» ادعاهای بحث‌برانگیزی در مورد زنان و فمینیسم مطرح کرده است. این دیدگاه‌های او با انتقادات شدیدی هم از سوی انسان‌شناسان و هم از سوی فمینیست‌ها روبه‌رو شده است.

فوکویاما مدعی است تمایل مردان به خشونت امری ژنتیک است و مختص به انسان‌ها هم نیست، در این مورد رفتار شمپانزه‌های گامپ را مثال می‌آورد. وجود ارتباطات مردانه را نیز امری ژنتیک توصیف می‌کند و با این دو ادعا نتیجه می‌گیرد که سیاست و جنگ هر دو کار مردان است. برخلاف انتظار نتیجه‌گیری او این نیست که باید این امور را بنا بر استعداد ذاتی‌شان به مردان سپرد، بلکه برعکس، استدلالش این است که هر چه این امور بیشتر به دست زنان سپرده شود، جهان صلح‌آمیزتری خواهیم داشت. بنابراین از حضور زنان در مناصب نظامی نیز دفاع می‌کند. استدلال او این است که نخست، این ویژگی مشترک میان مردان و دیگر حیوانات است و ما نباید همچون حیوانات زندگی کنیم و دوم اینکه مردان به دلیل ذات تهاجمی‌شان اگر در مصدر قدرت نباشند برای صلح جهانی بهتر است. در نهایت با نگاهی بر تغییرات کیفی در آمار جمعیتی در سال‌های آتی، پیش‌بینی می‌کند که به تدریج کشورهای پیشرفته به همین سمت حرکت خواهند کرد، یعنی رهبران زن بیشتری خواهند داشت و مارگارت تاچرهای بیشتری پیدا خواهند شد. او با این استدلال که جمعیت این کشورها پیرتر خواهد شد و زنان سالخورده نیز اکثریت نسبی پیدا می‌کنند و یکی از خواست‌های سیاسی‌شان احتمالاً رهبری بیشتر زنان است، به چنین نتیجه‌ای می‌رسد.

تقریباً در مورد همه ادعاهای او انتقاداتی مطرح شده است. حتی در مورد مثالی که در مورد شمپانزه‌های گامپ زده است. فرگوسن معتقد است واقعه رخ داده در پارک گامپ کاملاً در وضعیت طبیعی نبوده و تحریک انسان‌ها در آن موثر بوده است. تقریباً اکثر منتقدان به این موضوع اشاره کرده‌اند که جنگ موضوع پیچیده‌ای است و غرایز انسانی نمی‌تواند در آن چندان موثر باشد. ادعای ژنتیکی بودن میل مردان به خشونت نیز مورد تردید قرار گرفته است. فرگوسن حضور مردان در جنگ را به خاطر تقسیم کار سنتی می‌داند و نه غریزه ذاتی. از طرف دیگر ایرنریک معتقد است اساساً حضور مداوم تاریخی مردان در جنگ‌ها نیز بر اساس داده‌های باستان‌شناسی صحیح نیست و مدارکی یافت شده است که حضور زنان را نیز در جنگ‌ها اثبات می‌کند. در این مورد که افزایش بیشتر زنان باعث افزایش حضور رهبران زن می‌شود نیز استدلال‌های مخالفی مطرح شده است. اصولاً جنگ و صلح از مواردی نیست که در انتخابات درباره آن تصمیم‌گیری شود، اگر چنین بود بی‌شک بسیاری از جنگ‌های اخیر رخ نمی‌داد. در این موارد دولتمردان معمولاً شخصاً تصمیم می‌گیرند.

*** تمام ترجمه‌ها از کامران ثابتی است.**

دولت‌ها جنگ را به‌وجود می‌آورند

جین اس. جیکات

فوکویاما در تشریح جنگ و صلح اهمیت کمی به فعالیت سیستم دولت-ملت می‌دهد. سرمنشاء جنگ‌ها زیست‌شناسی (پرخاشگری غریزی مردان) نیست، بلکه از سیاست روز (نیاز دولت به دفاع در مقابل تهدیدهای خارجی) نشأت می‌گیرد. جنگ در ذات آدمیان نیست. مردان برای جنگیدن و کشتن دیگران باید تعلیم ببینند و لازم است وطن‌پرستی به تمام مردم آموزش داده شود. دولت‌ها باید تلاش زیادی بکنند تا دشمنان را دیوسیرت نشان دهند.

با قدرت دولت، بروز خشونت در جنگ‌های داخلی نژادی مانند بوسنی و روآندا را می‌توان تشریح کرد. فوکویاما به اشتباه این مثال‌ها را ذکر می‌کند تا ادعای برابری انسان‌ها و شمپانزه‌ها را به کرسی بنشاند. اما در اختیار گرفتن دولت قمار هنگفتی است، برنده‌ها قوانین را وضع می‌کنند، مالیات‌ها را اخذ می‌کنند و در مورد دسترسی به فرصت‌های آموزشی و اقتصادی تصمیم می‌گیرند. وقتی انگیزه‌ها خیلی زیاد هستند، تعجبی ندارد که رقابت خیلی خشن باشد.

فوکویاما ادعا می‌کند که زنان صلح‌طلب‌تر از مردان هستند. چندین دهه تحقیقات نشان می‌دهد که در خصوص جنگ، زنان با مردان تفاوت دارند. زنان به طرز چشمگیری علاقه و دانش کمتری درباره جنگ دارند. زنان در زمان صلح خواستار بودجه نظامی کمتری هستند و مذاکره را بر اعمال زور ترجیح می‌دهند. اما این بدین معنا نیست که زنان پرخاشگر نیستند، آنها در بعضی مواقع می‌توانند از مردان هم پرخاشگرتر باشند. زمانی که به زنان اجازه بدهند که سلاح حمل کنند، اغلب جنگجویان خشنی هستند، همان‌طور که پارتیزان‌های آمریکای مرکزی و جنوبی اینگونه بودند. شواهد کمی وجود دارد که نشان دهد زمانی که جنگ شروع می‌شود، زنان حمایت‌شان را از دولت‌های تحت فرمان مردان دریغ می‌کنند. امروزه زنان آموزش نظامی می‌بینند و به شرکت در جنگ وادار می‌شوند- البته نه برای اینکه میل پیچیده کشتن دیگران را ارضا کنند، بلکه برای اینکه در امور نظامی موفق بشوند تا حضورشان را در میدان نبرد اثبات کنند.

اگر زنان تمایل بیشتری به مذاکره داشته باشند، چه تفاوتی می‌کند؟ عبارت کلیشه‌ای فوکویاما این است که بیشتر شدن رهبران زن، باعث بیشتر شدن صلح می‌شود. اما رهبران زن با همان فشاری که مردان تحمل می‌کنند، روبه‌رو هستند. به‌ازای هر مری رابینسون یا گروهارلم برانلندی که زمامداری‌شان صرف ترویج صلح شده بود (و کسانی که احتمالاً نمایندگی دولت‌های کوچک اروپایی را بر عهده می‌گیرند و با وجود حمایت قدرت‌های بزرگتر توانایی این را دارند که صلح را در منطقه گسترش دهند)، یک ایندیرا گاندی یا مارگارت تاچر وجود دارد که قدرت عظیمی را در دست بگیرد و برای پیشبرد سیاست‌های خارجی و داخلی از زور استفاده کند. اما این زنان هم ممکن است مجبور باشند ژست‌های مردانه بگیرند، زیرا رهبران زن خیلی کم هستند. اگر به تعداد کافی رهبر زن وجود داشت یا اگر حکومت دولت- ملت تابع قوانین بین‌المللی بود، رقابت در روابط بین‌الملل کمتر و همکاری‌ها بیشتر می‌شد و این بحث منتفی می‌شد. این موضوع نور تازه‌ای بر مسائل و سازمان‌های اجتماعی که زنان در آنها نقش مهمی ایفا می‌کنند، می‌افکند. هرچه نگرانی‌های سنتی زنان در اولویت بالای امور قرار بگیرد، صدای زنان در مذاکرات سیاست خارجی بلندتر خواهد شد.

*** جین اس. جیکات استاد سیاست و مسئول کرسی امور دیپلماتیک و جهانی در کالج آکسیدنتال است.**

Jane S. Jaquette is Professor of Politics and Chair of Diplomatic and World Affairs at Occidental College.

گفتار

مواضع خطرناک

برایان فرگوسن*

فوکویاما برای اینکه ثابت کند نزاع‌های جهان ریشه در زیست‌شناسی دارند، مرتکب اشتباهات فاحش متعددی شده است.

نخست، شمپانزه‌ها همنوعانشان را «هدفمند» نمی‌کشند. واقعه مشهور گامپ که مورد اشاره فوکویاماست، درست پس از تغییرات عظیمی که با تحریک‌های انسانی همراه بود رخ داد، مهمترین این تغییرات، فراهم کردن مصنوعی موز توسط محققان بود. موارد گزارش شده در «جنگ‌های شمپانزه‌ها» در موقعیت‌های پرتنشی به وقوع پیوسته است. نخستی‌شناس، مارگارت پاور، با نظر فوکویاما مخالف است: «شمپانزه‌های وحشی که مزاحمتی برایشان نباشد، با آرامش در گروه‌های غیرتهاجمی و بدون سلسله مراتب زندگی می‌کنند.» فوکویاما به این نکته توجه نکرده است که بونوبوهای کمتر شناخته شده (شمپانزه‌های قدکوتاه)، نسبت‌شان با انسان درست مثل شمپانزه‌ها است و تمایلی به خشونت‌های گروهی ندارند.

بحث در انسان‌شناسی جنگ درباره رابطه میان میزان بالای خشونت در جوامع قبیله‌ای و رفتار اجداد بسیار دور ما شدت می‌گیرد. فوکویاما یک جانبه نگاه می‌کند. از سوی دیگر، مدارک بسیاری وجود دارد که پس از تماس با غرب به شدت بر میزان خشونت‌ها افزوده شده است. عوامل ویرانگر- سلاح‌های جدید، رقابت‌های تجاری، برده‌داری و مهاجرت‌های اجباری- جنگ‌های بومی را دگرگون کرده و شدت بخشیده است. این سطح بالای کشتار، نظریه‌ها و دیدگاه‌های ما را در مورد «جنگ‌های اولیه» شکل داده است. جنگ نشانه‌های باستان‌شناسی قابل تشخیصی برجای می‌گذارد و تحقیقات جهانی با صراحت و صلابت می‌گوید: «مستندات وجود جنگ تا مدت‌ها پس از انتقال به دوران کشاورزی و توسعه سیستم‌های اجتماعی سلسله‌مراتبی به ندرت یافت می‌شود.» جنگ در اواخر تاریخ بشر پدید آمده است، زیرا بدون وجود اقتدار، سامان دادن جنگ دشوار است. فوکویاما با این نتیجه‌گیری که «خط خشونت گروهی از شمپانزه‌ها تا مرد مدرن پیوسته است» به سادگی انبوهی از استدلالات مخالف را کنار می‌گذارد.

در مورد ارتباط دادن خشونت، جنسیت و سن نیز موضع فوکویاما خطرناک است. یک مطالعه در مورد تهاجم در سال ۱۹۹۳ به این نتیجه می‌رسد: «مطالعات آزمایشگاهی در مورد تهاجم انسان، در شرایطی که بروز حمله فیزیکی تحت کنترل است و امکان تشدید خشونت وجود ندارد، فراوانی میزان تهاجم مردان و زنان تفاوت ناچیزی با هم دارد.» فوکویاما با استفاده از روان‌شناسی تکاملی ادعا می‌کند که بیشترین خشونت را مردان جوان مرتکب می‌شوند. تحقیقی که این ادعا را بیان می‌کند، عمدتاً بر مبنای

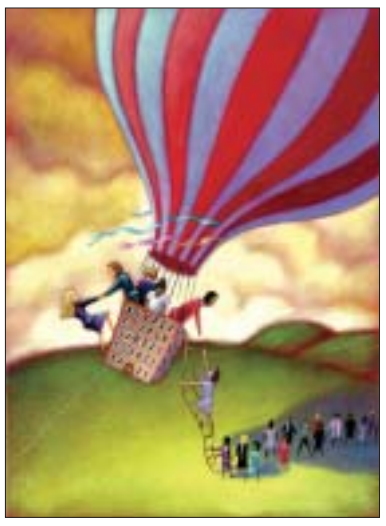

آمار آدم‌کشی‌های معاصر در دیترویت است. الگوی جنایات در شهرهای صنعتی مدرن به ما نشان می‌دهد که آمار مربوط به دوران بسیار قدیم بیشتر از آمار تلفات رانندگی ما نبوده است. داده‌های قوم‌نگاری در مورد جنگ در جوامع قبیله‌ای تصویری کاملاً متفاوت به ما ارائه می‌کند. مسئولیت هدایت و کشتار در جنگ‌ها بر عهده میانسال‌ها بوده است (طبق استانداردهای محلی) و جوان‌ها در کنار آنان فقط کارآموز بوده‌اند.

مردان جنگ را به‌وجود می‌آورند. استثنائات مهمی هم وجود دارد، اما خیلی نادر است. چرا زنان جنگجوتر نیستند؟ زیرا جنگ کار است و در تمام جوامع قبیله‌ای به طور مشخص تقسیم کار جنسیتی وجود داشته است. زنان وظایفی سازگار با بارداری و پرورش کودکان را بر عهده داشته‌اند و مردان وظایفی را بر عهده می‌گرفته‌اند که نیاز به قدرت و تحمل بیشتری داشته است. مردان قبیله وظیفه تبادل کالا در فواصل دوردست را نیز بر عهده داشته‌اند، اما کسی ادعا نمی‌کند که مردان ژنی مخصوص خرید دارند.

فوکویاما ادعا می‌کند که با نظر کردن «به روابط بین‌المللی از دید جنسیت و زیست‌شناسی... بسیار بعید است که به مسلمانان و صرب‌ها در بوسنی، هیوتوها و تاتسی‌ها در روآندا، یا نظامیان از لیبریا و سیرالئون تا گرجستان و افغانستان توجه کنید... و یاد شمپانزه‌های گامپ نیفتید.» مضحک و گمراه‌کننده است. جنگ‌های اخیر جهان در فضای بغرنج سیاسی که با تلاقی ساختارهای محلی و نیروهای بین‌المللی، بسیار پیچیده هم شده است، رخ داده است. فوکویاما به جای درک این شرایط به بحث خامی در مورد رفتار شمپانزه‌ها، مردان جوان پرخاشجو و گرایش‌های زیست‌شناختی می‌پردازد.

***آر. برایان فرگوسن دانشیار انسان‌شناسی در دانشگاه راتگرز است.**